



به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

همایش جمع‌بندی تشریحی فارسی پایه یازدهم

تهیه و تنظیم: نعمت اله بوالحسنی

پیش جهاد علمی البرز – دبیرستان ماندگار البرز

انواع حروف و نقش نما:

۱. حرف اضافه: از - به - با - بر // در - برای // بی - بدون // جز - مانند // تا - چون

۲. حرف ربط (پیوند): الف) حرف ربط وابسته ساز: تا - چون - که - اگر (اگرچه) - زیرا

ب) حرف ربط هم‌پایه ساز: و - اما - یا - ولی (لیک / لیکن)

۳. حرف عطف: و - ، - یا

۴. حرف نشانه مفعول: را

۵. حرف ندا: ای - یا - آيا - آهای - الف (ا)

۶. نقش نمای اضافه چیست؟ (— ، — ، ی)

{
۱) رای مفعولی
۲) رای مستعی
۳) رای صاف الهی

کتاب حزب



پویش علمی
ماندگار البرز



پویش جهاد علمی دبیرستان ماندگار البرز
تهیه و تنظیم: نعمت اله بوالحسنی



انواع «و»:

۱. واو ربط: بریدی و نبریدم، شکستی و نشکستم
۲. واو عطف: رهام و پدرام و پوریا برای بازی و تفریح برنامه و زمان مشخصی دارند.

انواع «تا»:

۱. حرف ربط: تا مرد سخن نگفته باشد / عیب و هنرش نهفته باشد
۲. حرف اضافه: تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او / همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار

چون = چگونه = اسم یا م

انواع «چون»:

۱. حرف ربط: نام احمد نام جمله انبیاست / چون که صد آمد نود هم پیش ماست
۲. حرف اضافه: چون شیر به خود سپه شکن باش / فرزند خصال خویشان باش

که چون زندگانی به سر می‌برد
چگونه

انواع «یا»:

۱. حرف ربط: حالا موفق شدی یا کلا بی خیال گواهی نامه شدی.
۲. حرف اضافه: صدرا یا حسین به دیدنت خواهند آمد.



چگونه تعداد جمله‌ها را تشخیص دهیم؟

۱. تعداد فعل‌ها = تعداد جمله‌ها

۲. فعل حذف شده = جمله

۳. شبه جمله = جمله

مینداز خود را چو روباه شل ^{۴ جمله}
آزاد کن از بلای عشقم

مثال: برو شیر درنده باش، ای دغل
دریاب که مبتلای عشقم

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید / گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا ^{کنند}
ای روستایان، ... / آی آدم‌ها / حافظا... / ای کاش / عجا / الا، هله، هلا، هان، هین، زنهار،
زینهار / دریغ / زهی



انواع جمله:

جمله ساده: جمله ای تک فعلی بدون حرف ربط وابسته ساز با معنای کامل

تا چون که اگر اگر چه زیرا

جمله غیر ساده: جمله چند فعلی با حرف ربط

الف) جمله مرکب: جمله ای با حرف ربط وابسته ساز که دو قسمت دارد:

(۱) جمله پایه (هسته)

(۲) جمله پیرو (وابسته)

و اما با و لی لکن

دیروز عهدم که ایستاده ام
جمله هسته پایه حرف ربط وابسته ساز جمله پیرو وابسته

ب) جمله هم پایه: جمله ای چند فعلی (ترکیب چند جمله ساده) با حرف ربط هم پایه ساز

سینو به مدرسه آمد و همایش را دید و لی او را شناخت

جبرئیل، چون ذکر سو گند شنید، به حضرت بازگت.

بزرگ می بالد و نیرو می گیرد.

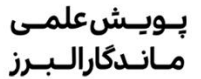
تا از چشم او ناپیدا نشویم دل از ما برنگیرد

آورده اند که در ناحیت کشمیر متصدی خوش و مرغزاری نزه بود.

ممکن از ناممکن می‌پرسد: «خانه ات کجاست؟» پاسخ می‌آید که در رؤیای یک ناتوان.

درفشان لاله در وی چون چراغی / ولیک از دود او بر جانش داغی

چو غلتید در خاک آن ژنده‌فیل / بزد بوسه بر دست او جبرئیل





فعل‌های اسنادی

است / بود / شد
گشت / گردید

انواع جمله از نظر نوع فعل

۱. جمله‌هایی با فعل اسنادی

هوا سرد شد. / دنیا دگرگون خواهد گشت.

بزن زخم این مرهم عاشق است / که بی زخم مردن غم عاشق است

۲. جمله‌هایی با فعل غیر اسنادی

باران و برف، هوای استان لرستان را سرد کرد.
من امروز با دوچرخه به مدرسه خواهم رفت.

خروشید و برجست لرزان ز جای / بدرید و بسپرد محضر به پای

فعل‌های غیر اسنادی

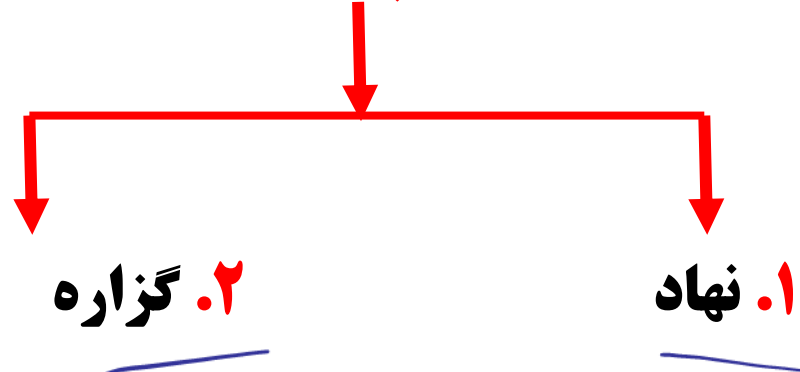
صرف فعلی که اسنادی نباشد

فعل	اسنادی	غیر اسنادی
است	است	وجود دارد
بود	بود	وجود داشت
شد	شد / گشت	رفت / گذشت / سپری شد
گشت	گشت / شد	چرخید / جست‌وجو کرد / بررسی کرد
گردیدن	شدن / گشتن	روی برگرداندن / چرخیدن

مثال: او سوی خانه ~~رفت~~ / ~~گشت~~ / ~~چرخید~~ / ~~جست‌وجو کرد~~ / ~~بررسی کرد~~ / ~~روی برگرداندن~~ / ~~چرخیدن~~

آشنایی با بخش‌های اصلی جمله

جمله



یکی روبه‌ی دید بی‌دست‌وپای

یکی روبه‌ی بی‌دست‌وپای دید.

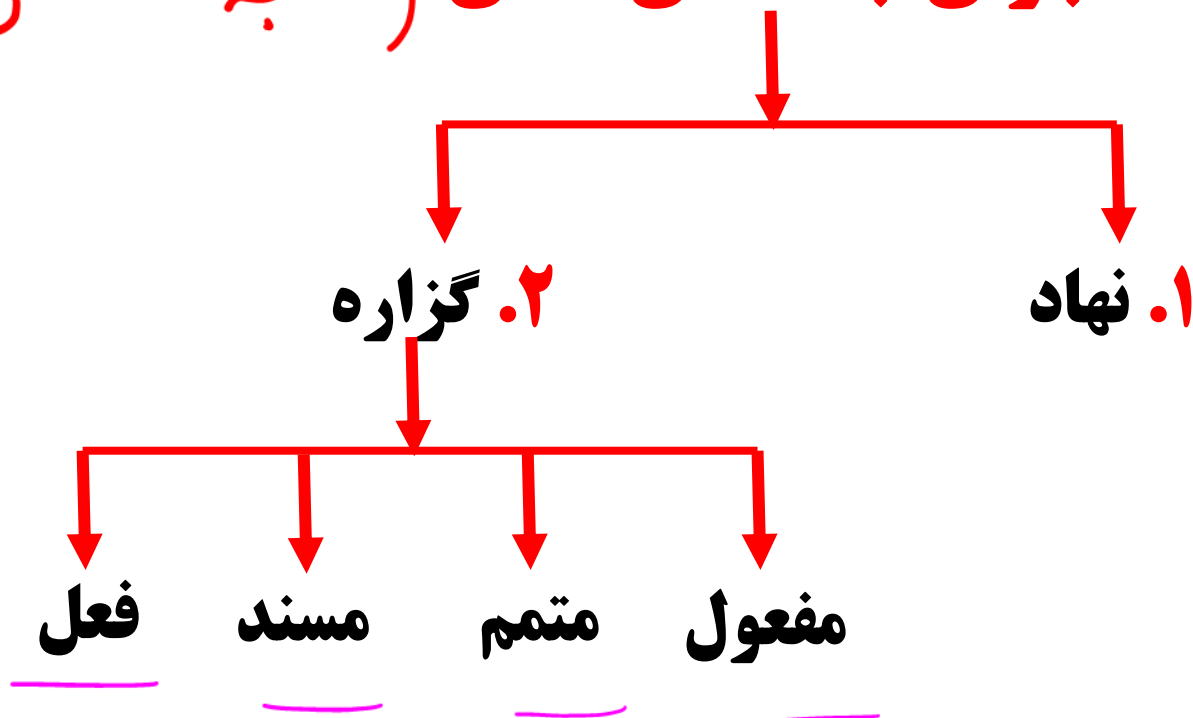
نهاد

گزاره

۱. نهاد: صاحب خبر است و اغلب اول جمله می‌آید.

۲. گزاره: توضیح کامل درباره‌ی نهاد می‌دهد.

اجزای جمله‌های عادی (جمله‌های فعل‌دار)





فعل

مهم‌ترین بخش جمله (گزاره) است.

گاهی، نشان دهندهٔ انجام کار است.

مثال: آمد / خواند، ...

گاهی، انجام کار در آن صورت نمی‌گیرد.

مثال: است، بود، شد، ...



نهاد

صاحب خبر است.

گاهی حذف می‌شود.

هنگام مرتب کردن جمله، در ابتدای جمله می‌آید.

اگر حذف شود می‌توان از شناسه فعل آن را شناخت.

شناسه فعل	
م = من	یم = ما
ی = تو	ید = شما
د / - = او (وی)	ند = آنها

پیش علم
نهاد

پیش علم
نهاد

نهاد ها را بیابید.



پویش علمی
ماندگار البرز



پویش جهاد علمی دبیرستان ماندگار البرز
تهیه و تنظیم: نعمت اله بوالحسنی

شغال نگون بخت را شیر خورد

نهاد

مرحله یک نهاد دارد.
بسته به جمله نهاد نوزاد

بگیر ای جوان دست درویش پیر / نه خود را بفکن که دستم بگیر

نهاد

منادا

کسی نیک بیند به هر دو سرای / که نیکی رساند به خلق خدای

نهاد

افعال نهاد

به مغرب سینه‌مالان قرص خورشید / نهان می‌گشت پشت کوهساران

نهاد

نهان می‌گشت روی روشن روز / به زیر دامن شب در سیاهی

م ی د نهاد

(۱) مفعول اغلب پیش از حرف «را» می‌آید. اخر را سید پریم.
مفعول

(۲) گاهی مفعول یک جمله است.

مثال: پزشک گفت: «توکل من و همه دوستان به خداست.»
فعل مفعول جمله‌ای

(۳) فعل‌های اسنادی مفعول نمی‌خواهند

مثال: تن زنده والا به ورزندگی است
اسنادی

(۴) طرز یافتن مفعول: چه چیزی را / چه کسی را + فعل؟

است / رفت / رفت ✓
X X

(۵) برای یافتن «مفعول»، فعل جمله مهم است. نهفتا ✓

مفعول‌ها را بیابید.

مفعول جمله‌ای



پیش علم
ماندگار البرز



گو یا رب از این گزاف‌کاری / توفیق دهم به رستگاری

به من (توفیق) را بده.

بگیر ای جوان دست درویش پیر / نه خود را بیفکن که دستم بگیر

مفعول

مفعول

چو لشکر گردبر گردش گرفتند / چو کشتی بادپا در رود افکند

دست من را

مفعول

گفت ای پسر، این نه جای بازی است / بشتاب که جای چاره‌سازی است

مفعول جمله



متمم: واژه‌ای که پس از حرف اضافه می‌آید.

از، به، با، بر

در، برای
اندر

بی، بدون

جز، مانند

تا، چون

مانند
به کردار
به سان
خود
تا خود را دیدم تا خانه دویدم
ح اضافه
ح ربط

مثال: گاهی به دیدار دوست قدیمی خود برو و او را شاد کن با خاطرات خود.

متمم



۱. خرد را گر نبخشد روشنایی = اگر به خرد درو - شناختی را بنحس

۲. بونصر را بگوی که امروز درستیم. به بونصر -

۳. خواجه را پرسیدم: «از بوالفضل چه خیر؟» از خواجه

۴. منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و

منت برای (محضرها) خدای عزوجل

برای (محضرها)

ح اضافه
منتیم

«را»ی متممی

از

متمم‌ها را بیابید.



پیش‌علمی
ماندگارالبرز



پیش‌علمی
تفیه و تنظیم: نعمت‌الله بوالحسنی

از شبنم عشق خاک آدم گل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست ^{عطف} معلوف به سیم ^{متمم} حزن و اضماع

ما به فلک می‌رویم عزم تماشا که راست

عزم تماشا برای که است -
لے وجود دار

دردی است غیر مردم ^ن کان را دوا نباشد ^{متمم}

پس من چگونه گویم، کاین درد را دوا کن

که برای آن

که جز تخم نیکی سپهد نکشت ^{گروه متمم}

یکی محضر اکنون بیاید نوشت ^{متمم}

اضاعه
متمم
الح



(۱) روش یافتن مسند: نهاد + چه / چه جور + فعل

مثال: تن زنده والا به ورزشدگی و تلاش است.

(۲) گاهی مسند با فعل غیر اسنادی می‌آید.

مثال: من دوست پدرام را استاد می‌پنداشتم.

مثال: باران دیشب هوا را سرد کرد.

(۳) جمله‌ای که فعل اسنادی داشته باشد، قطعاً مسند دارد.

مثال: هوا بس ناجوانمردانه سرد است و سوزناک

برو شیر درنده باش ای دغل!

مسند

بس هوا کرد شد
مسند

ست
ست پدرام را
بس دوست پدرام را
مسند

غیر اسنادی
(مسند پذیر)

ای از بهترین دوستان من است
مسند = می‌تواند مسندی

چه فعل‌هایی می‌توانند گاهی مسند بگیرند؟



پیش علم
ماندگار البرز



۱. باران هوا را سرد (کرد / ساخت / نمود / گرداند) ✓ کی صوا کرد .

۲. من شما را آگاه (ساختم / نمودم / گرداندم / کردم) سی شما آگاه هستید

۳. من حسین را از دوستان خود (به شمار می‌آورم / به حساب می‌آورم) می‌حسب از دوستان من است

۴. من شما را دانا (پنداشتم / نامیدم) می‌شماراناهستید



پنبه



پ: پنداشتن **ن: نامیدن** ، نمودن **به: به حساب آوردن** / **به: شمار آوردن**

سنگ



س: ساختن **ن: نامیدن** / نمودن **گ: گرداندن** **ک: کردن**

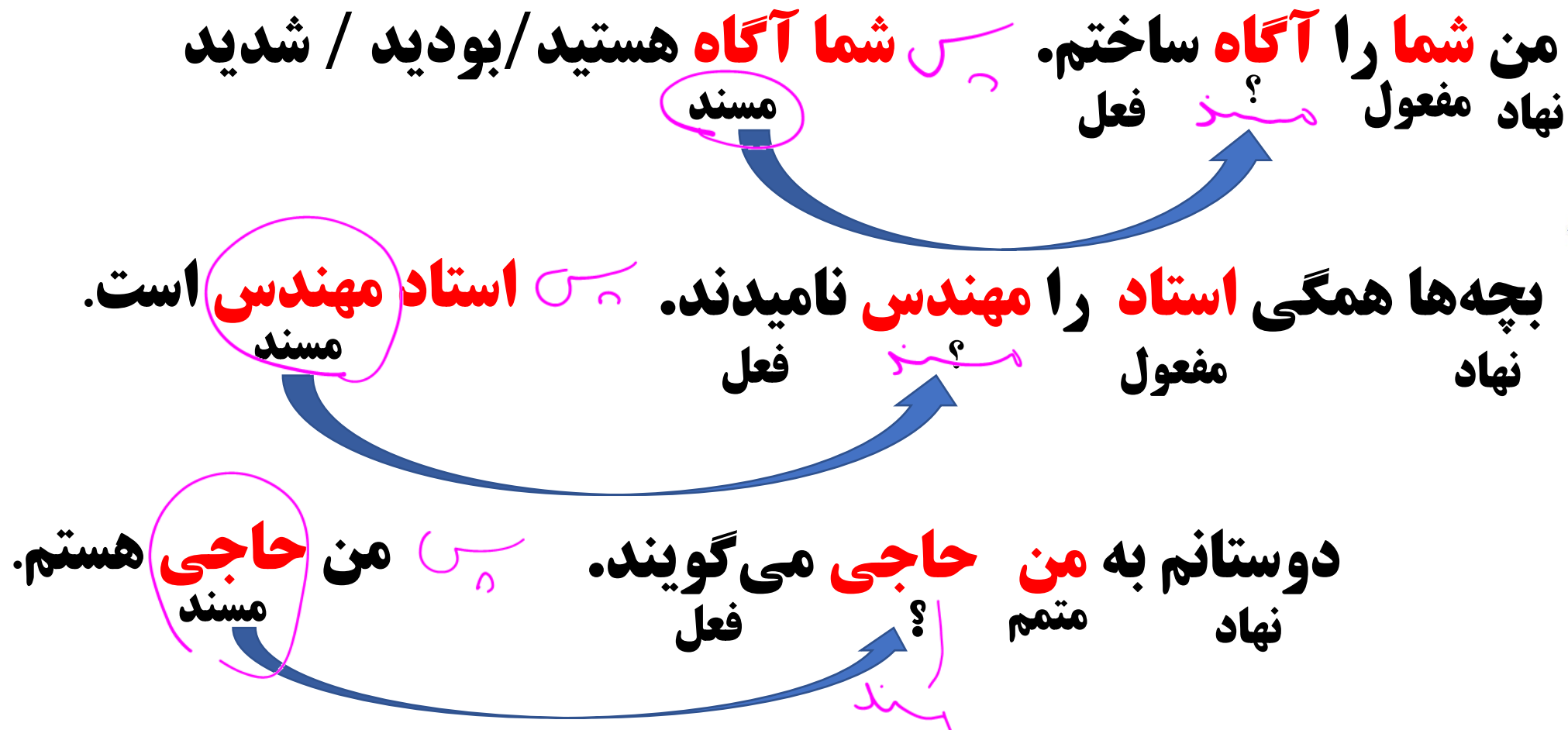
پشنگ



پ: پنداشتن **ش: شمردن** **ن: نامیدن** / نمودن **گ: گرداندن**



روشی ساده برای یافتن مسند در جمله‌هایی با فعل غیر اسنادی



مسندها را بیابید.



پیش علم
ماندگار البرز



پیش جهاد علمی دبیرستان ماندگار البرز
تفهیم و تنظیم: نعمت اله بوالحسنی

راستی نهان شکر و درخت شکار نسر

نهان راستی، آشکارا گزند

راستی نهان شد گزند آشکارا نسر

نه هرگز بر اندیشم از پادشا

هنر خوار شد، جادویی ارجمند

نهاد

نباشم بدین محضر اندر گوا

مسند
مسند
مسند

ز بس گرد از آن رزمگه بردمید

تن هر دو شد از نظر ناپدید

مسند

وز نمودن عفو و رحم بی محل

گشت حیران آن مبارز زین عمل

مسند

او خوار و ذلیل و بی ارزش شد
نهاد شد مطرف مطرف استاد



انواع «را»

(۱) (را) ی مفعولی:

مثال: دلم هنوز می‌شنود آن صدای محزون را

مفعول
مفعول

هدیه‌ها می‌داد هر درویش را / تا بیابد نطق مرغ خویش را

مفعول
مفعول

(۲) (را) ی متممی:

او را پرسیدم: سخن تا کی نگفته بهتر آید.

منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است.

(۳) (را) بدل از کسره / فک اضافه / گسست اضافه

خدا را بر آن بنده بخشایش است. بخشایش خدا بر آن بنده است.

فلک را سقف بشکافیم. سقف فلک را بشکافیم.

یقین مرد را دیده بیننده کرد. یقین دیده مرد را بیننده کرد.

(۱) را به — تبدیل می شود.

۲) بین مضاف و مضاف‌الیه فاصله می‌اندازد.

۳) قبل از رای فک اضافه مضاف‌الیه می‌آید.

۴) جمله را باید حتماً مرتب کرد.

(۵) اغلب در متون قدیم به کار رفته است.

پدر را دل به حال فرزند بسوخت. پدر را دل = دل پدر

دل = مضاف **پدر = مضاف الیه**

نقش نمای اصفهان

فلک را سقف
فلک

ماله

نوع «را»؟

اوج عزت من در افلاک تو است

مرا اوج عزت در افلاک توست به چشمان من کیما خاک توست

آن موش را زیرا نام بود. نام آن موش

کبوتران را فرمود که «فرود آیید.»

گریه کنی اگر که آفتاب را ندیده‌ای ستاره‌ها را هم نمی‌بینی.

دل را بده عزم بر بندگی / نه چون بی غمانم هوسناک کن.

به دل عزم بر بندگی را بده



پیش علم
ماندگار البرز





اجزای فرعی



(۱) قید

(۲) صفت

(۳) مضاف‌الیه

اجزای فرعی

ترکیب وصفی و
اصنافی



قید

یک نقش فرعی است.

فعل جمله به آن نیاز ندارد.

قابل حذف از جمله است.

مفهوم زمان، مکان، حالت، مقدار و ... دارد.

نکات قید

(۱) اغلب قید پس از نقش‌نمای اضافه (- لَهْ یِ) نمی‌آید.

(زیرا بعد از نقش‌نمای اضافه همیشه یا صفت می‌آید یا مضاف‌الیه).

(۲) قید آخرین نقش در جمله است.

پس ابتدا نقش‌های دیگر را بررسی می‌کنیم اگر کلمه‌ای نقش نگرفت و قابل حذف بود، قید است.

امروز یک صبح است -
نهاد

(۳) تمام نقش‌ها بر «قید» مقدم هستند.

(۴) هیچ کلمه‌ای در یک جمله دو نقش نمی‌گیرد؛ یعنی، نمی‌تواند هم نهاد باشد هم قید.

(۵) تمام کلمات تنوین‌دار، «قید» هستند. حَتَّاءُ نِکَا مَطْلَعاً حَرَمًا



پیش علم
ماندگار البرز





۱. امروز یکشنبه است. ۲. به امروز و فردا بیندیش. ۳. امروز را اصلاً فراموش نکن.

نهاد بستن هشتم

۴. کارهایم به کندی پیش می‌روند.

نهاد کند

۵. بهترین روزم، همین امروز است.

نهاد هستند

۶. امروز، روز شادی است. ۷. گنجینهٔ عمر، امروز است. ۸. برنامهٔ امروز تأیید شد.

نهاد هستند

نهاد هستند

نهاد هستند

۹. امروز، به کتابخانهٔ ملی می‌روم. ۱۰. امروز می‌آیم.

نهاد می‌روم

نهاد می‌آیم

۱۱. کار امروز خیلی مهم بود. ۱۲. امروز من با شما به اردوی علمی - تفریحی می‌آیم.

نهاد می‌آیم

نهاد می‌آیم

نهاد می‌آیم



گروه قیدی بخشی از جمله است که **جمله یا جزئی** از آن را مقید می‌کند یا توضیحی نظیر مفهوم

حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار و ... را به جمله می‌افزاید.

قید می‌تواند از نظر «نوع»، اسم، صفت یا قید باشد.

مثال:

صدراي خندان آمد.

صدرا خندان است.

صدرا خندان به خانه برگشت.

او چگونه درس خود را می‌خواند؟
او آرام درس می‌خواند

۲. چگونه کتابی می‌خوانی؟
واستبه + هسته
قید

۳. این کتاب چگونه است؟
این کتاب عالی است -
صفت
قید

قیدها را بیابید.

سن



پیش علمی
ماندگار البرز



پیش علم‌دیرستان ماندگار البرز
تهیه و تنظیم: نعمت اله بوالحسنی

به عصیان سراپای آلوده ام / سراپا ز آلودگی پاک کن

مفعول

مسند

مفعول

دگر روز باز اتفاق افتاد / که روزی رسان قوت روزش بداد

مفعول

مفعول

مفعول

که ناگاه عمرو آن سپهر نبرد / برانگیخت ابرش برافشاند گرد

مفعول

خروشان همی رفت نیزه به دست / که ای نامداران یزدان پرست ...

مفعول

مفعول

مفعول

رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن / ترک من خراب شبگرد مبتلا کن

مفعول

مفعول

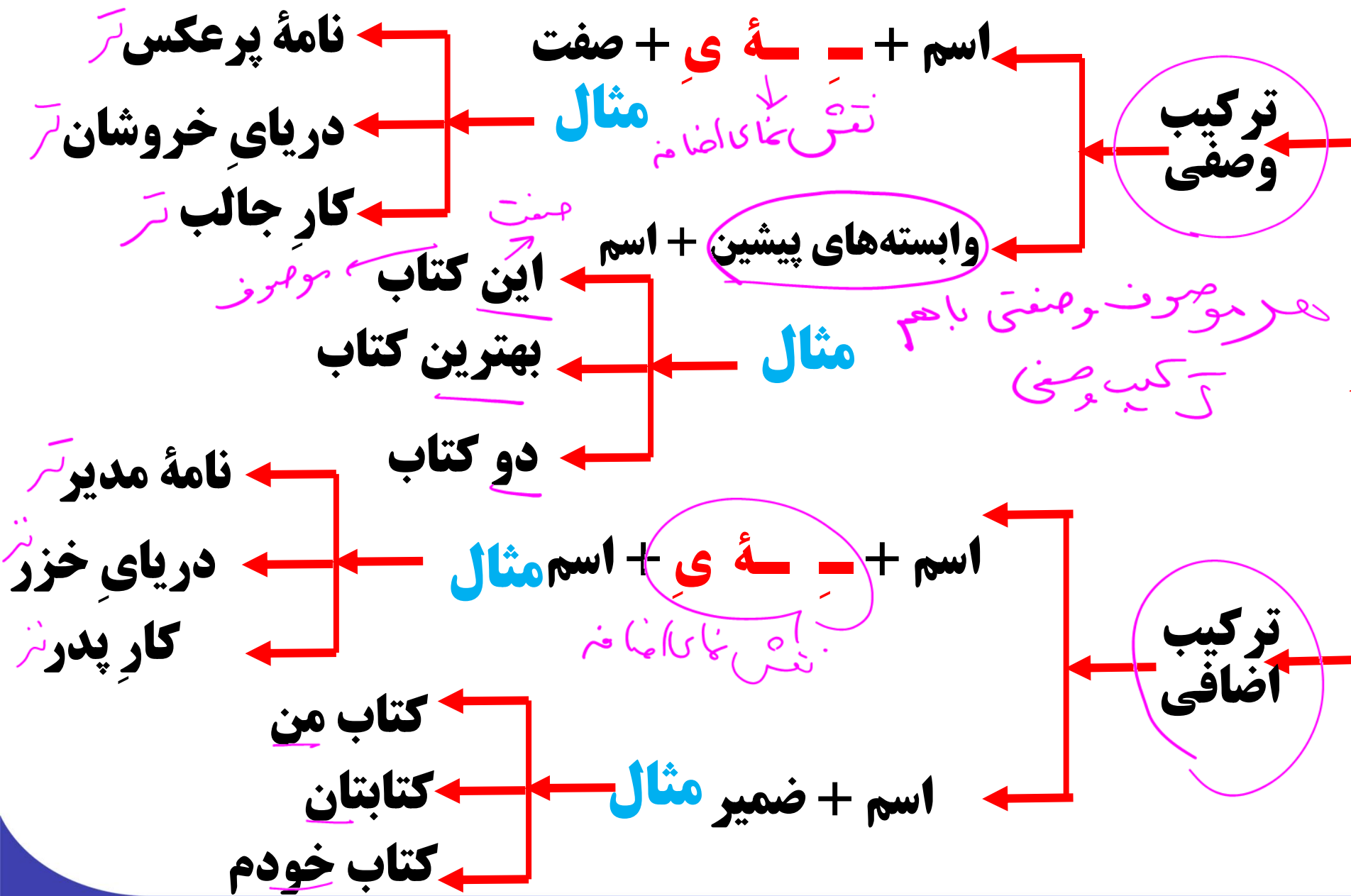
چو آتش در سپاه دشمن افتاد / ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

مفعول

مفعول

خروشان، ژرف، بی‌پهنا، کف آلود / دل شب می‌درید و پیش می‌رفت

مفعول



نکات مهم ترکیب‌های وصفی و اضافی



پیش علم
ماندگار البرز



(۱) اگر (و) عطف داشته باشیم؛ ترکیب دو برابر می‌شود.

مثال: کار خوب و زیبا: کار خوب و کار زیبا

(۲) صفت هیچ‌گاه در عبارت یا ترکیب جمع بسته نمی‌شود، پس اگر جمع بسته شد؛ مضاف الیه است.

مثال: کار خوب صفت
کار خوبان مضاف
کار: موصوف
کار: مضاف
خوب: صفت
خوبان: مضاف الیه

(۳) گاهی صفت مجموعه‌ای از کلمات است.

مثال: اطفال از عطش سوخته

(۴) «دیگر» و «چندم» صفت جمع
اگر همراه اسم بیایند؛ ترکیب وصفی می‌سازند، زیرا صفت هستند.

مثال: دوستان دیگر = دیگر دوستان
بار چندم
دوستان: موصوف / دیگر: صفت
بار: موصوف / چندم: صفت

ترکیب‌های وصفی و اضافی را بیابید.



پیش علم
ماندگار البرز



پیش جهاد علمی دبیرستان ماندگار البرز
تهیه و تنظیم: نعمت اله بوالحسنی

۴ ترکیب وصفی
۱ اضافی

بدان شمشیر تیز عافیت سوز / در آن انبوه کار مرگ می‌کرد

۴ الیه

صفت

صفت

صفت

صفت

۲ تا اضافی

ز رخسارش فرو می‌ریخت اشکی / بنای زندگی بر آب می‌دید

۴ الیه

۱۲ الیه

بگیر ای جوان دست درویش پیر / نه خود را بیفکن که دستم بگیر

۲ تا اضافی
۱ و صفت

دستم من ۴ الیه

۴ الیه ص

کسی نیک بیند به هر دو سرای / که نیکی رساند به خلق خدای

۲ تا و صفت
۱ اضافی

۴ الیه

ص ص ص

کمال عقل آن باشد در این راه / که گوید نیستم از هیچ آگاه

۴ الیه
صفت
صفت
صفت

ص

۴ الیه

این کتاب را خواندم / آن را خواندم
ص ص ص

ص



اجزای تبعی

(۱) معطوف



(۲) بدل

اجزای تبعی

تبعیت و پیروی یک کلمه از
کلمه‌ای دیگر در گرفتن نقش

(۳) تکرار

یک گروه اسمی که اسم قبل از خود را بیش تر و کامل تر و یا برای تأکید معرفی می کند.

بیشتر وقت‌ها **بدل** هم مثل **قید** قابل حذف است.

گاهی بدل به عنوان یک اسم یا ضمیر برای تأکید می آید.

ما **همگی** عرفان را می شناسیم.

نهاد بدل از نهاد
نهاد

محمد، ملقب به **جلال الدین**، مشهور به **مولوی**، شاعر قرن هفتم است.

نهاد بدل از نهاد نهاد فعل

حافظ شاعر قرن هشتم است.

نهاد نهاد نهاد

حافظ شاعر **قرن هشتم** غزلیات نابی دارد.

نهاد بدل مفعول مفعول

بدل

مثال



معطوف

یک گروه اسمی است که پس از «حرف عطف» می‌آید.

حروف عطف عبارت اند از: ۱. و ۲. یا ۳. ، (ویرگول)

نقش «معطوف» با کلمه قبل از «حرف عطف» یکسان است.

نمونه: می توانستند قرآن و نهج البلاغه بخوانند.

عزرائیل پیامد و به قهر و غضب یک قبضه خاک از روی زمین برداشت.

صد فتنه و شور در جهان حاصل شد.

علت شهرتش به «رومی» یا «مولای روم» اقامت طولانی وی در شهر قونیه بوده است.

گاهی «و» جزء کلمه محسوب می‌شود.

نمونه: «جست و جو»، تاخت و تاز، گفت و گو



انواع «و»

(۱) «و» عطف: واوی که بین دو اسم، دو ضمیر یا دو صفت بیاید.

مثال ۱: علی و عرفان رفتند. *معلوم*

مثال ۲: کار خوب و باارزش ستودنی است. *نظافه*

مثال ۳: با من و تو برای تدریس جلسه ای خواهند داشت. *صفت*

(۲) «و» ربط: واوی که بین دو جمله یا دو فعل بیاید. *معطوف به صفت*

مثال ۱: بریدی و نبریدم: کشیدی و نکشیدم *معطوف به مفعول*

مثال ۲: امروز به دیدن مادرم رفتم و به او کمک کردم.

نکته: گاهی به جای «و» عطف، ویرگول (،) می‌آید.

مثال: پدرام، امیرسام و سامیار به باشگاه رفتند. *ویرگول*

نکته: گاهی «و» در شعر بعد از فعل می‌آید ولی باید شعر را مرتب کنیم تا نوع دقیق آن مشخص شود.

مثال: همه کار ایام درس است و پند = همه کار ایام درس و پند است. *ویرگول*

یک گروه اسمی است که برای تأکید یک نقش می‌آید.

تکرار نباید با فاصله باشد و اغلب در یک جمله شکل می‌گیرد.

در تکرار حتما باید نقش واژه‌ها یکسان باشد.

تکرار

مثال ۲: تو بهترینی بهترین.

مستند - مستند

مثال ۱: بارها از تو گفته‌ام از تو.

سنگ - سنگ

مثال ۳: تو صدهزاران سایه جاوید را گم‌شده از یک خورشید بینی تو.

صد هزاران سایه جاوید تو / کم زنده بینی ز خورشید خورشید
نهاد - نهاد
نوی بینی تو - نهاد
نهاد - نهاد

نقش‌های تبعی را بیابید.



پیش علمی
ماندگار البرز



پیش جهاد علمی دبیرستان ماندگار البرز
تهدیه و تنظیم: نعمت اله بوالحسنی

پادشاه سلجوقی روم، علاءالدین کیقباد، از مقامات او آگاهی یافت.

بدل

نهاد

سلطان ولد، فرزند مولانا، هر دم بی تابانه به بالین پدر می آمد.

بدل

نهاد

پیشگامی حاکم شهر، جواد خان و فرزندان و برادرانش، در دفاع ...

مآله

بدل

مآله

دردی است غیر مردن، کان را دوا نباشد / پس من چگونه گویم این درد را دوا کن

مفعول

نهاد

صدهزاران سایه جاوید تو / گم شده بینی ز یک خورشید تو

سپهر رخسار

نهاد

نقش تبعی ندانم.



منادا = کسی که منادای
کسی را حرف نرانی آید الف را یا رای را یا ر آهای --

ای نام تو بهترین سر آغاز

او جز است
مست

بی نام تو نامه کی کنم باز

ای عقل مرا کفایت از تو

جستن ز من و هدایت از تو
ای [کسی] کفایت
عقل من از تو
چنداً له منادانهاد
الله

دل، اگر خداشناسی همه در رخ علی بین

له منادا
لهستی

به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

ای همه هستی ز تو پیدا شده

خاک ضعیف از تو توانا شده

ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن

خدا منادا
له منادا

تأثیر اختران شما نیز بگذرد

گاهی منادا حذف می‌شود / گاهی حرف ندا حذف می‌شود / گاهی صفت جار نیست
منای او شود / صفت جارین اسم زنده



هسته اجباری
وابسته اجباری

ست
قرار گرفت / خورده / شکری بود / خورد

گروه فعلی

صبح روز بعد / هرگز / امروز

گروه قیدی

انواع گروه

گروه اسمی

گروه نهادی - -
" مستقی - -
" مندی - -
" منفوی - -
" بدلی - -
" معطرخی - -

کلی یا چند کلمه
که قطعاً هسته دارد



گل

این گل

گل خوش بو

این گل خوش بو

کدام گل

بهترین گل باغچه

این دو گل خوش بوی باغچه قدیمی مادر بزرگ



گروه اسمی: یک یا چند کلمه با معنای کامل

کتاب / کتاب خوب / کتاب علی مهربان / دو کتاب

هسته: قسمت اصلی یک گروه

کتاب / کتاب خوب / کتاب علی مهربان / دو کتاب
وابسته: کلماتی که به هسته مربوط می‌شوند.

انواع وابسته:

وابسته پیشین: پیش از هسته می‌آید.

وابسته پسین: پس از هسته می‌آید.

کتاب / کتاب خوب / کتاب علی مهربان / دو کتاب



چگونه در یک عبارت تعداد گروه‌های اسمی را مشخص کنیم.

(۱) ابتدا حروف مختلف در جمله را خط می‌زنیم.

حروف اضافه

حروف ندا

حروف نشانه

حروف عطف

حروف ربط

(۲) فعل‌ها را خط می‌زنیم.

(۳) قیدها را خط می‌زنیم.

(۴) هر چه بماند گروه اسمی است.

(۵) مصدرها اسم اند نه فعل

تمام کلمات تنوین دار

هر کلمه‌ای که ۱۰۰ درصد

نقش قید دارد.

(۶) تا زمانی که نقش‌نمای اضافه تمام نشود؛ گروه ادامه دارد.
کتاب / این کتاب / این کتاب خوب کتابخانه قدیمی استان لرستان

این کتاب زیباراست

این کتاب است
نهاد مسر

گروه‌های اسمی را بیابید.



پیش علم
ماندگار البرز



امروز نیز دانش‌آموزان کلاس تکالیف خود را احتمالاً برای من می‌فرستند.

مفعول نهاد

۲ ۱

امروز نیز دانش‌آموزان کلاس تکالیف خود را احتمالاً برای من می‌فرستند.

امروز نیز دانش‌آموزان کلاس تکالیف خود را احتمالاً برای من می‌فرستند.

مفعول نهاد نهاد مفعول متمم فعل



چند نکته درباره گروه اسمی و هسته و وابسته

نکته ۱: گاهی گروه اسمی فقط یک کلمه است. (در این صورت، آن کلمه خودش هسته است.)

من برای دیدن دوستان خود شوق زیادی دارم.

نکته ۲: تا زمانی که علامت‌های « ـ ـ ـ ـ ـ ی » تمام نشده باشد، گروه اسمی هم ادامه دارد.

من برای دیدن نامه دوست قدیمی خود شوق زیادی دارم.



چند نکته درباره گروه اسمی

۳. در هر گروه اسمی، اولین کلمه‌ای که « - هُ یِ » بگیرد، هسته است.

من برای دیدن نامه دوست قدیمی خود، شوق زیادی دارم.

۴. اگر در گروه اسمی، نشانه « - هُ یِ » را نداشته‌ایم، آخرین کلمه هسته است.

این دو کیلو شکر برای آن ده لیتر شربت کافی است.

حاشیه‌نویس → کی نکره / علامت جمع / مکرر مکرر

عبارت زیر چند گروه اسمی دارد؟ هسته‌ها را مشخص کنید.

قطعا دیدن و شنیدن نیز یکی از راه‌های رسیدن به موفقیت

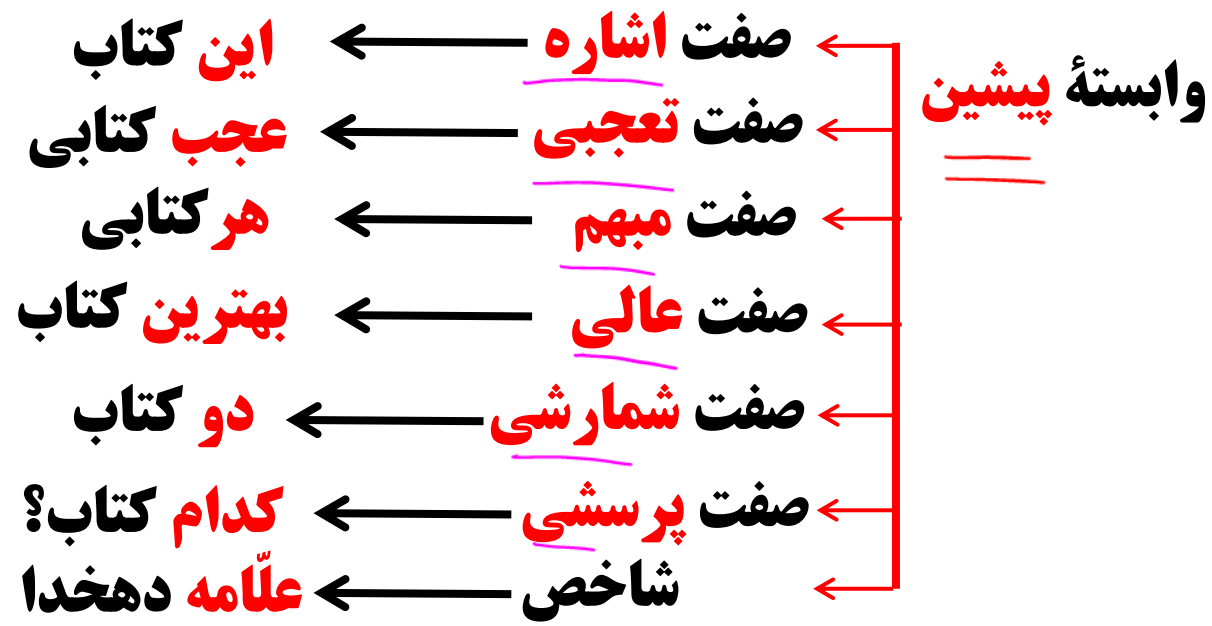
است. شما دانش‌آموزان هم با شنیدن و دیدن موفق خواهید شد.

تعداد گروه اسمی - تعداد هسته | یک گروه اسمی فقط یک هسته دارد

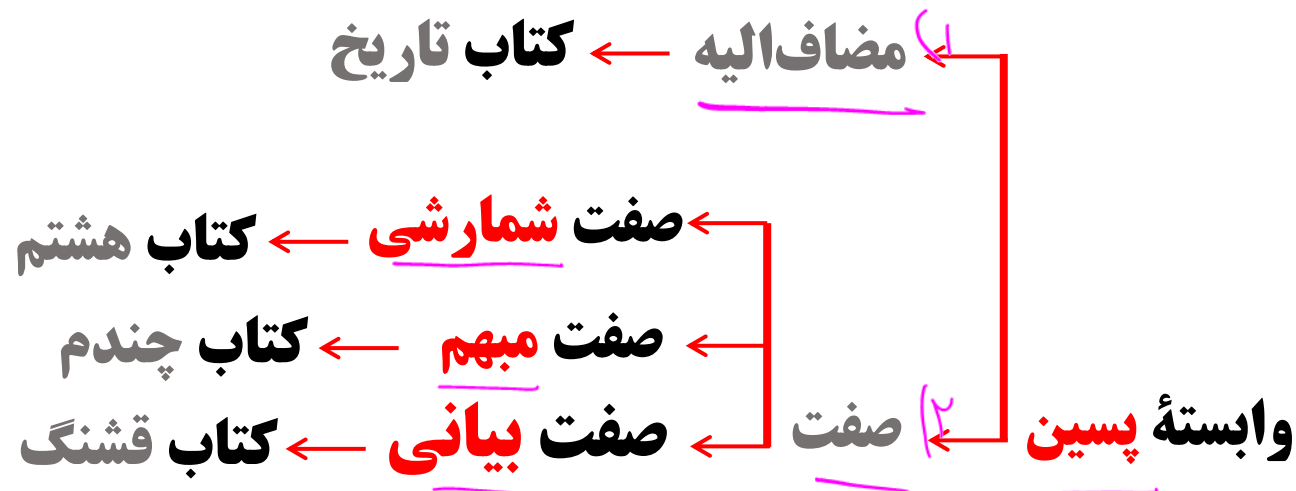


پیش علم
ماندگار البرز





وابسته‌ها





وابسته های پیشین

صفت اشاره

این / آن / همین / همان + اسم

- این بازی چه قدر تماشاگر دارد.

- همین بازی، دیدن دارد.

صفت شمارشی

تمام اعداد اصلی و ترتیبی + اسم

یک - دو هزار - ... - یکم - اول - هزارمین
و این
آخذین

- دو پیراهن را برگزیدی؟

- دومین پیراهن را برگزیدی؟

واسته
مسته



وابسته های پیشین

صفت تعجبی

عجب / چه / چقدر + اسم

- این بازی چه قدر تماشاگر دارد!

- چه قدر، شما می نویسید!

صفت پرسشی

چه / چند / کدام / چندمین / کدامین + اسم

- کدام پیراهن را برگزیدی؟

- کدام را برگزیدی؟

گروه مفولی

له هسته

گروه
له هسته
ضمیمه پرسشی

وابسته

وابسته های پیشین

صفت مبهم

هر / همه / هیچ / فلان / برخی / دیگر / چند + اسم

صفت مبهم

- هیچ دانش آموزی حق غیبت ندارد.

- چند سال است که به تو دل سپرده ام.

صفت مبهم

صفت عالی

صفت ساده + ترین + اسم

بهترین / زیباترین

- بهترین پیراهن را برگزیدی؟

صفت عالی

۱. امروز **بهترین** ورزشکار را برگزیدند.

گروه
مهمت
واژه
صفت عالی
هسته
مفعول

۲. او، **بهترین** است.

هسته
مفعول

۲. **بهترین** قصه‌ها را برگزیده‌ام.

مفعول
هسته
جانب
بهترین
جمله را دیدم
واژه
مفعول





۱. صفت مبهم معمولاً جزء وابسته‌های پیشین است.

۲. برخی از وابسته‌های مبهم، جزء وابسته‌های پسین هستند.

مانند: دیگر، چندم

۴. «چند» هم صفت پرسشی است هم صفت مبهم.

چند سال است که به او دل سپرده‌ام؟
چند سال است که به او دل سپرده‌ام.

۵. واژه «همه» در هر شرایطی اگر همراه اسم بیاید، وابسته است.

همه عیبی تو پوشی.

همه عیب‌ها را تو پوشی.

همه عزای و جلالی.

همه کسی

وابسته‌های پیشین را بیابید.



پویش علمی
ماندگارالبرز



پویش جهاد علمی دبیرستان ماندگارالبرز
تهیه و تنظیم: نعمت اله بوالحسنی

۱. آن عکس، جالب است.
گروه‌کناری
صفت اشاره

۳. هر شاعری، سبک خاصی دارد.
صفت جمع

۵. این دانش‌آموز هم به کلاس آمد.
صفت اشاره

۷. چند دانش‌آموز به کلاس آمده است؟
صفت پرسشی

۹. بهترین شاعر برای من فردوسی است.
صفت محالی

۱۱. اولین دانش‌آموز به کلاس آمد.
صفت نسبی

۱۳. این مجله را چند می‌فروشی؟
صفت اشاره
صفت

۲. آن، جالب است.
صفت
نهاد
صفت

۴. هفت کتاب را خواندم.
صفت شمارشی

۶. همان کتاب را خواندم.
صفت اشاره

۸. کدام دانش‌آموز به کلاس آمد؟
صفت پرسشی

۱۰. چه سخن باارزشی گفتی؟
صفت تعجبی

۱۲. پدر، چند مجله برایم خرید.
صفت جمع

۱۴. من، فلان ورزشکار را دوست دارم.
صفت جمع



شاخص: لقب‌ها و عنوان‌ها بدون نشانه یا نقش‌نمایی، بی فاصله پیش از اسم (کنار اسم)
مانند: «امام، علامه، استاد، آقا، حاجی، خاله، کدخدا، سرلشکر، مهندس و...»

توجه: شاخص‌ها می‌توانند به تنهایی هسته گروه اسمی، مضاف‌الیه و یا... قرار بگیرند؛ در این صورت شاخص نیستند.

کمی کاووس / کاووس کی / آقا صدر / عباس آقا
شاخص / هسته / مضاف‌الیه

مثال: استاد معین، فرهنگ فارسی را در شش جلد تدوین کرده است. (شاخص)
(شاخص وابسته هسته)

ایشان، استاد زبان و ادبیات فارسی بودند. (هسته گروه اسمی و مسند)

کتاب استاد، دربردارنده مطالب مفیدی است. (وابسته پسین و مضاف‌الیه)

هسته
مضاف‌الیه
پسین

کتاب استاد
دربردارنده
مطالب مفیدی
است



توجه:

۱. دکتر آمد.

هسته
↓
نهاد

۲. دکتر محمدی آمد.

هسته
↓
واحد
↓
شاخص
↓
نهاد

۲. کار دکتر بسیار مهم بود.

هسته
↓
واحد
↓
مضاف الیه

۴. دوست دکتر آمد.

هسته
↓
واحد
↓
مضاف الیه

۵. دوست دکتر محمدی آمد.

هسته
↓
واحد
↓
مضاف الیه

دوست دکتر محمدی آمد.



وابسته پسین

صفت بیانی

صفت مبهم

صفت گمارشی

مضاف الیه

مرد هزارچهره

توانایی عجیبی

روزهای سردتر

برگ‌های سبز

دوستان دیگر

بار چندم

کلاس هشتم صفت گمارشی

توانایی دانش‌آموزان

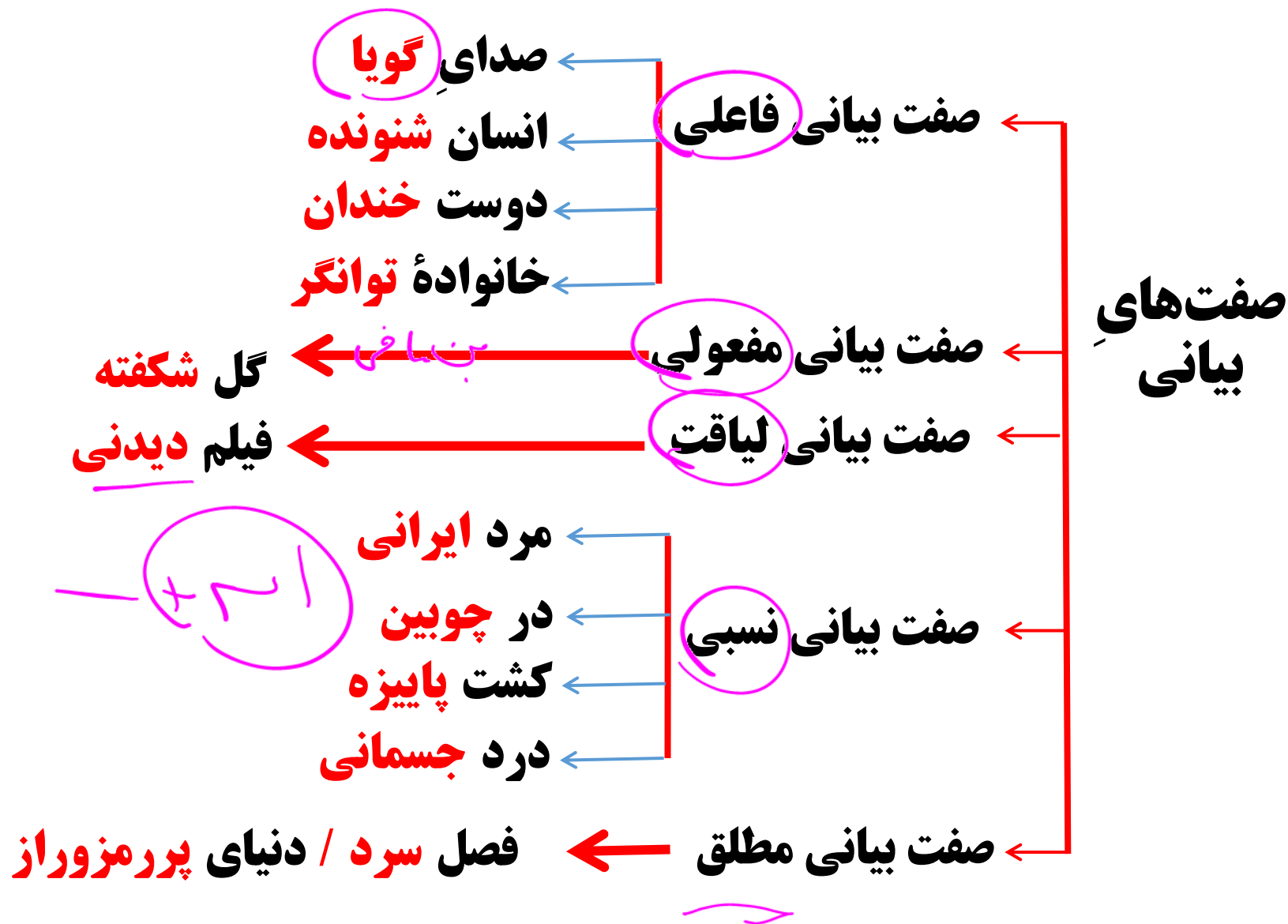
استعداد دیگران

دانش‌آموزانمان

کار خوب / کار خوبی

کاری خوب
صفت وابسته

کاری



صفت‌های بیانی

صفت بیانی فاعلی

خریدار / خواستار

مردار / گرفتار

اسم / رفتار

صفت بیانی مفعولی

بن مضارع + نده

بن مضارع + ا

بن مضارع + ان

بن مضارع + گار

بن ماضی + گار

بن ماضی + ار

بن + گر

اسم + گر

صفت + گر

اسم + بن مضارع

صفت + بن مضارع

بن ماضی + ار

بن ماضی + ه

نوسیده

گویا

خرامان / نالان

آموزگار

افزیدگار

رفتار - توانگر

آهنگر

خداشناس / آسیر / جفاور

راستگو

مردار - گرفتار

سلفه / رفته / خورده

حیوان مردار

همنه / همنه

مرد خریدار

فاعل

خریدار / خواستار

رفتار - گرفتار

مردار - گرفتار

سلفه / رفته / خورده

مردار - گرفتار

سلفه / رفته / خورده

مردار - گرفتار

سلفه / رفته / خورده

مردار - گرفتار

سلفه / رفته / خورده

مردار - گرفتار



صفت‌های بیانی

صفت بیانی لیاقت

معنا (معنی) + ی
معنوی
ساو جی / هر وی

صفت بیانی نسبی

صفت بیانی مطلق

مانند:

خوشحال / هولناک / زیست / سبز

اسم + ه

اسم + ی

اسم + ین

اسم + ینه

اسم + انه

اسم + انی

مصدر + ی ← دیدنی / خوردنی / پوشیدنی

کشت باینزه / لباس چهاره

مرد ایرانی / مرد فنی / مرد لبیبانی

زرین / سیمین

زرینه / دیرینه / سیمینه

کودکانه / بچگانه

نورانی / ظلمانی / خیمانی / روحانی

نورانی / ظلمانی / آسمانی / جبرانی



صفت‌های بیانی

مطلق:

پاک، خوشحال، خطرناک

بن مضارع + — نده: سازنده، درخشنده

بن مضارع + ا: گویا، کوشا

بن مضارع + ان: خندان، تابان

فاعلی بن ماضی / بن مضارع + گار: آفریدگار، آموزگار

بن ماضی + ار: خریدار، خواستار

اسم/بن/صفت + گر: توانگر، روشنگر

اسم/صفت + گر: ستمگر، روشنگر

اسم/صفت + بن مضارع: خداشناس، راستگو

مفعولی بن ماضی + ه/ه: پرورده، شکسته

بن ماضی + ار: مردار، گرفتار

لیاقت: ← مصدر + ی: آشامیدنی، ستودنی

اسم + ی: آسمانی، نارنجی

اسم + ین: امروزی، آهین

نسبی اسم + ینه: سیمینه، چرمینه

اسم + انی: روحانی، عقلانی

اسم + انه: کودکانه، سالانه



رعی

او مهربان است.

مادر مهربان من امر.

در متن زیر چند صفت بیانی در نقش صفت به کار رفته است؟

هر روز برایم روز تازه‌ای است و می‌توانم شروع دوباره‌ای داشته باشم.

دیدگاه دیگران برایم مهم است. گاهی در نگاه پیران، کم تجربه‌ام و گاهی در نگاه جوانان، کم حوصله؛ اما من در هر شرایطی نگاه تیزبینانه‌ای دارم و به آینده خوش بین هستم.

صفت
حاله

صفت - رای

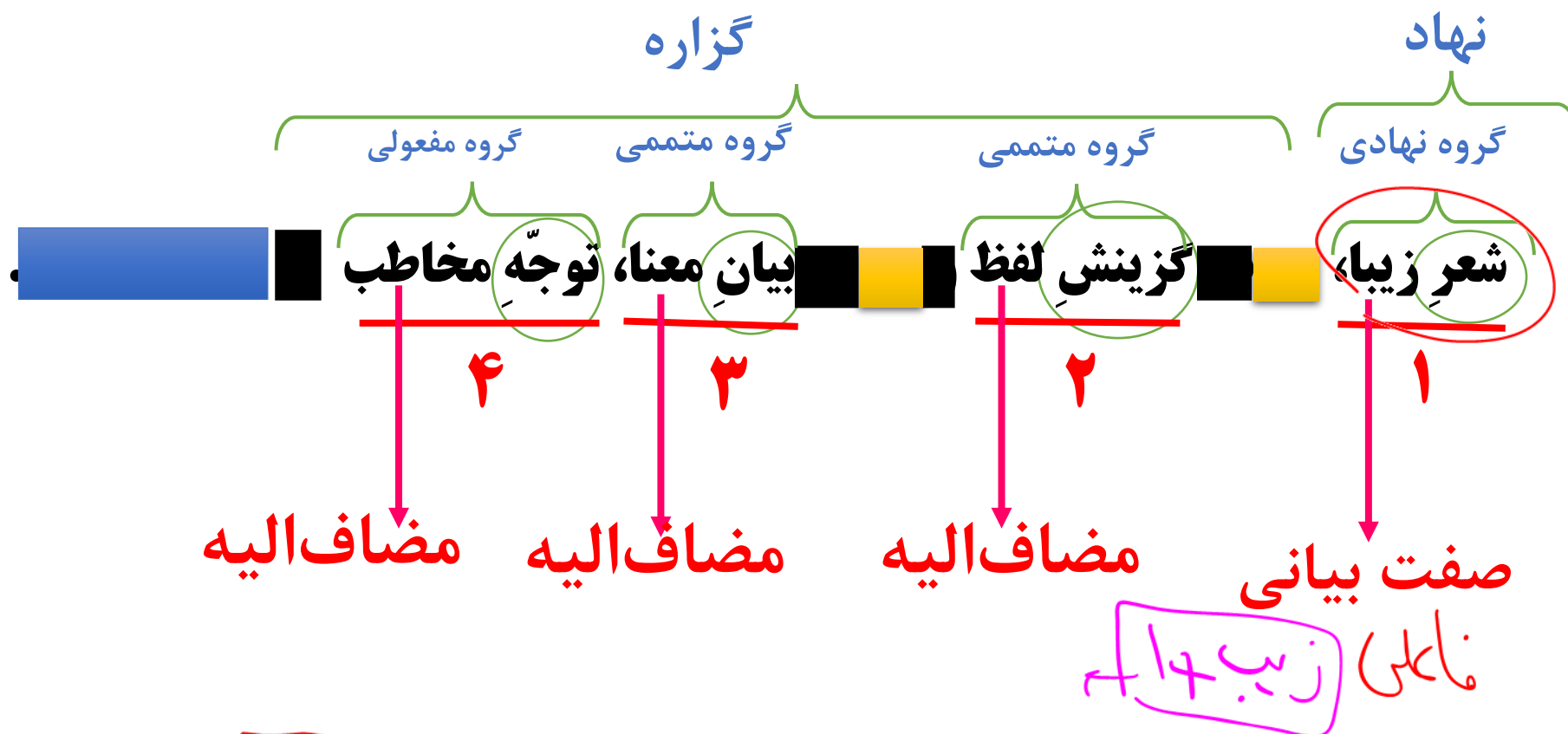
روح + انجا = روحانی
روح + انجا



- امیرکبیر، یکی از مردان **نامدار** ایران است.
- دربارهٔ روستای «شاهوله» داستان‌های **بسیاری** گفته‌اند.
- متن درس «نوجوان **باهوش**»، دربارهٔ قائم مقام است.
- حافظ **شیرازی**، شاعر قرن **هشتم**، غزلیات **نابی** دارد.
- آن دوست **کوشا** و **تلاشگر**، داستان زندگی خود را به ما گفت.

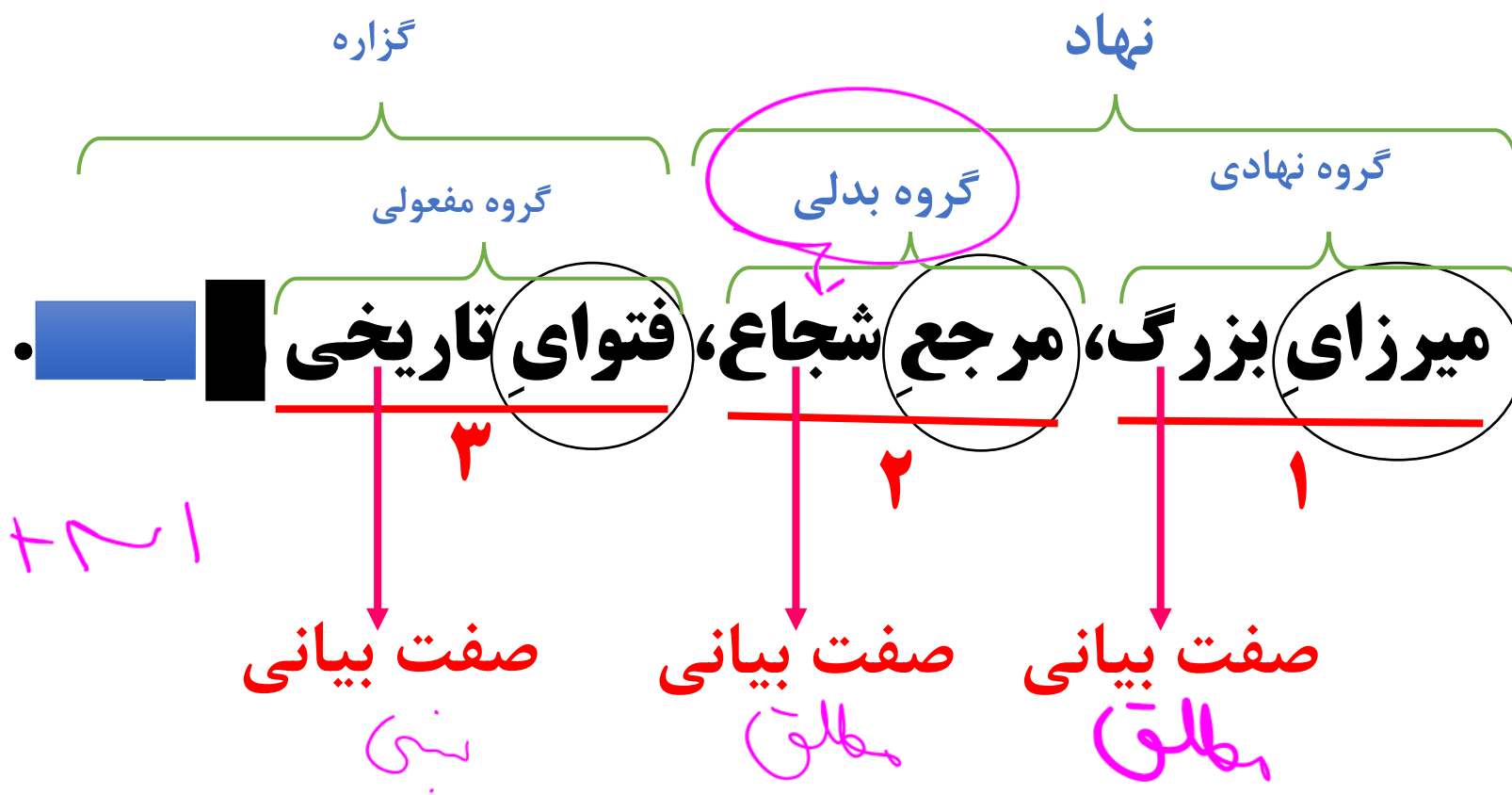


شعر زیبا، هم در گزینش لفظ و هم در بیان معنا توجه مخاطب را برمی‌انگیزد.





میرزای بزرگ، مرجع شجاع، فتوای تاریخی را نوشت.





مصدر: اسمی با نشانه «دن» یا «تن» در پایان

بن ماضی: برداشتن «ن» از پایان مصدر

صفت مفعولی: بن ماضی + ه

فعل امر: فعلی برای امر و فرمان و دستور دادن که با «ب» یا «بی» آغاز شود.

بن مضارع: برداشتن «ب» یا «بی» از ابتدای فعل امر

✓ رستن: رست (رگزار) - بره (ره)
✓ آمدن: آمد - بیا - آ
✓ گسستن: گست - بگسل - بگسل
✓ هشتن: هشت - بهل - هل (هال) - هراخی هالند
[هال]

نوع فعل	ساخت فعل	مثال
ماضي (گذشته)	ساده	رفت
	استمراری	می‌رفت
	مستمر	داشت می‌رفت + شناسه مداومت استمراری
	بعید	رفته بود ← کنی رفت (مثنی)
	نقلی	رفته است / رفته ام
	التزامی	رفته باشند
مضارع (حال و آینده)	التزامی	برود
	اخباری	می‌رود
	مستمر	دارد می‌رود ← کنی رود (مثنی)
مستقبل (آینده)	آینده	خواهد رفت



پیش علمي
ماندگار البرز



پیش جهاد علمي دبیرستان ماندگار البرز
تهیه و تنظیم: نعمت اله بوالحسنی

فعل معلوم و مجهول



پیش علم
ماندگار البرز



پارسا فردا نامه‌ها را خواهد فرستاد. (جمله معلوم)
نهاد مفعول فعل معلوم

فردا نامه‌ها فرستاده خواهند شد. (جمله مجهول)
نهاد فعل مجهول

من هم فردا به مدرسه خواهم رفت
نهاد مفعول فعل

پدر فردا من را به مدرسه خواهد برد
نهاد مفعول فعل

فردا من به مدرسه برده خواهم شد
نهاد فعل مجهول

جمله ای که مفعول ندارد مجهول نمی‌شود
فعل مجهول

سبب مفعول + فعلی از مصدر شدن

شده است
شده بود

خورد
ر

فعل معلوم و مجهول

زمان
↑

فعل معلوم

فرستاد — ماضی ساده

می فرستاد — ماضی استمراری

داشت می فرستاد — ماضی مستمر

فرستاده بود — ماضی بعید

فرستاده است — ماضی نقلی

فرستاده باشد — ماضی التزامی

بفرستد — مضارع التزامی

می فرستد — مضارع اخباری

دارد می فرستد — مضارع مستمر

خواهد فرستاد

— آگنده

از شدن / آمدن / گشتن

زمان
↑
معاذل فعل خود فعلی بریم

فعل مجهول

فرستاده شد — ماضی ساده

فرستاده می شد — ماضی استمراری

فرستاده داشت می شد — ماضی مستمر

فرستاده شده بود — ماضی بعید

فرستاده شده است — ماضی نقلی

فرستاده شده باشد — ماضی التزامی

فرستاده بشود — مضارع التزامی

فرستاده می شود — مضارع اخباری

فرستاده دارد می شود — مضارع مستمر

فرستاده خواهد شد

صفت مفعول کما فعلی از مصدر شدن آگنده



پیش علم
ماندگار البرز



پیش جهاد علمی دبیرستان ماندگار البرز
فهی و تنظیم: نعمت اله بوالحسنی



شیوه ساخت فعل مجهول

الف) صفت مفعولی + فعلی از مصدر شدن

لغته بشود / لغته نشود ✓

ب) صفت مفعولی + فعلی از مصدر آمدن

لغته آمد / لغته آید ✓

ج) صفت مفعولی + فعلی از مصدر گشتن

لغته گشت / گفته کرد

بخت‌آ آن است که سردلبر

لغته آید در حدیث دستان

فعل مجهول
لغته آید - لغته نشود = لغته بشود
مفعول
انتهای

خواهر فرساد → عزیز ساد خواهد شد
معلوم فعل مجهول

انواع حذف:

(الف) حذف به قرینهٔ لفظی.....

- درفش سیاه است و خفتان سیاه ^{است} _{copy}
 - کرم بین و لطف خداوندگار / گنه بنده کرده است و او شرمسار ^{است} _{copy}
- (ب) حذف به قرینهٔ معنایی (معنوی)

• به یزدان که تو برتر از فرشته‌ای ^{هستی} _{مستم خورم}

عذر به درگاه خدای آورد

• بنده همان به که ز تقصیر خویش ^{است}

• گفتم این شرط آدمیت نیست

مرغ، تسبیح گوی و من خاموش ^{باشم} _{باشند}



پیش علم
ماندگار البرز



۴ ی د Ø م یر نر

حذف شناسه

در گذشته گاه، در جمله شناسه فعل به قرینه فعل قبلی حذف می‌شد.



نمونه: شیران خریدند و به اتفاق آهو را از دام رهاند لفظی

کبوتران فرمان وی بکردند و دام بر کنندند و سر خویش گرفتند

ای صدرا زود بیا.
حذف
نماد

فعل یا حبه بعد از نهاد به قرینه معنای حذف است.
مثلاً: ای جمله

نقش‌های ضمیر و تفاوت با شناسه:



پیش علم
ماندگار البرز



پیش علم
تفهیم و تنظیم: نعمت اله بوالحسنی

هر ضمیر ممکن است در یکی از نقش‌های زیر کاربرد داشته باشد:

۱. متمم

۲. مفعول

۳. مضاف‌الیه

مفعول

یکم روز بر بنده ای دل بسوخت

گفتمش ای دل به کجا می‌روی؟

ای بی نشان محض نشان از که جویمت

مفعول
نشانت را از که جویم
نشانت را از که جویم

گم گشت در تو هر دو جهان از که جویمت

تو را از که جویم
مفعول

جدا
من
تو
او (وی)
ما
شما
ایشان (آنها)
ش
ت
ش
ما
شما
ایشان (آنها)

یک روز دل من بر بنده‌ای
۳ الیه

به او گفتم

نقش‌های ضمیر و تفاوت با شناسه:



پیش علمی
ماندگار البرز



پیش جهاد علمی دبیرستان ماندگار البرز
تفهیم و تنظیم: نعمت اله بوالحسنی

ای صبح دم ، بین که کجا می فرستم **تورا = مفعول**

آن که عمری می دیدم در پی او سو به سو

گوش کن پند، ای پسر، وز بهر دنیا غم مخور

چو یار نیست به تسکین خلق نتوان زیست

حسنت به اتفاق ملاحات جهان گرفت

لاله دیدم روی زیبای توام آمد به یاد **من تو = مفعول**

یار من
م/آله

نزدیک آفتاب وفا می فرستم **تورا = مفعول**

ناگهان **ش** یافتم با دل نشسته روبه رو

گفتم **تو** چون در حدیثی گر توانی گوش داشت **آن را = او را = مفعول**
به تو = مفعول

که دوستان اگر **م** دل دهند، جان ندهند

آری به اتفاق جهان می توان گرفت **دل به من بدهند = مفعول**

شعله دیدم ، سرکشی های توام آمد به یاد



تہیہ و تنظیم: نعمت الہ بوالحسنی

[illegible]

سرشت من جز عشق مباد سر نو شتم

ز هولم در آن روز بیمناک کن

که روزی رسان قوت روزش بداد
سفر اول ۱۲ الیه
کاو ماند اگر چه من نمانم

سازم من را به غایتی / ساک
مفعول مفعول

د که عزم سوی ما کن
بادست به من اِستار کرد

نه خود را بیفکن که دستم بگیر

دستور ملکی

عاشق تر از این کنم که هستم

فی و هوش



روش‌های تعیین معنای واژگان

۱- قرار گرفتن در جمله:

۲- روابط معنایی در گروه واژه‌ها:

ماه زیبا است.

ماه
قمر

ماه طولانی بود.

ماه سی‌روزه

تضمن: رابطه مجموعه و زیر مجموعه؛ مانند:

خوبال و ورزشی / حیوان و ببر / سبزی و ریحان /

تضاد: رابطه متقابل و متضاد بین واژگان؛ مانند:

بناگاه و شبگیر / استقلال و وابستگی

ترادف: رابطه هم‌معنی بودن بین واژگان؛ مانند:

شبگیر و نگاه

(**تناسب:** رابطه یاد آوری و تداعی بین واژگان؛ مانند:

ارغوان و لاله / دل و جان /

را بچه‌ها؟
رانی

ماه ← قمر
ماه ← برج ۳ روزه



تغییر معنای افعال در جمله‌ها

شد:

شد
رفت

گذشت (سیر شد)

قرار گرفتن در مجامع

یقین مرد را دیده بیننده کرد

شد و تکیه بر آفریننده کرد

کم رفت عینا ناد

بشد تیز رهام با خود و گیر / همی گرد زرم اندر آمد به ابر

کم رفت عینا ناد

گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت کم ناد

کم ناد

قطره باران ما گوهر یکدانه شد

منزل حافظ کنون بارگه پادشاست

دل بر دلدار رفت، جان بر جانانه شد

البست اندیشید به فکر

ازم ترس

فکر اندیشه ترس

رفت

وضعیت واژگان در گذر زمان



۱. متروک محذوف	۲. گسترش معنا	۳. تحول معنایی	۴. بی تغییر
به هر علتی امروزه کاربرد ندارد	حفظ معنای قدیم + گرفتن معنای جدید	حذف معنای قدیم + گرفتن معنای جدید	قدیم و جدید یکسان
فتراک ← ترک بند آزفنداک ← رنگین کمان برگستوان ← زره سوفار ← دهانه نیز استقای نیز	سپر یخچال رکاب زین سپر ← ابزار دفاع در جنگ فستی از خود	کثیف سوگند رعنا تماشا محضر علت آوری حریف مهمات اختلاف شاهد شوخ حدیث دبیر سست بنو حیرین کوگرد قسم احیق مثناسیب خوش اندام راه رفتن گردش / دیدن زبان گواه سخن جدید حدیث و آیه	خنده گریه شادی زیبا جدید قدیم راه رفتن گردش / دیدن استعداد نامه بیماری فقطاً - بی گمان فعل = می آوری

حریف جمع دوم
حریف جمع بنرد
رفیب

دستی
بمشی

استعداد نامه

بیماری / دلیل

فقطاً - بی گمان

فعل = می آوری

نویسنده
مشی
مدرس



واژگان هم‌آوا

تلفظ یکسان

معنا متفاوت

روا - روا
روح و جاری
روان

راه - راه
مراب

واژگانی که هم‌آوا نیستند.

بحر دریا	بهر برای	سد = مانع	صد = ۱۰۰
قربت نزدیکی	غربت دوری رفتاری	راه	راح
حیات محسوسه	حیات زندگی	خواست = طلب کرد	خاست = بلند شد
زن ≠ مرد	ظن = گمان	عاری = خالی / جزم	آری = بله
محراب : محل خُتَب	مهراب (اسم پسرند)	طین = گل	تین = آب‌نم
زمان =	ضمان = ضمانت	غزا = غزوه = جنگ	قضا = نوشت غذا
خیش = نوعی ابزار	خویش = فامیل	فارغ = آسوده	فارق =
غالب = چیره	قالب = شکل	سفیر = فرستاده	صفر = باند
خار = تیغ	خوار = سست	تور = دام	طور =
خان = ریش‌پشیم	خوان = سفره	آقا ≠ خانم	آغا = خاتون / خواجه

مدرسه آکرتوبه سستی باز X سد

هلال	حلال	قرض = وام = دین	غرض = مقصد
اسرار = ج سر	اصرار = پافشاری	غصه = غم و ناراحتی	قصه = داستان
مهر	مهر	عزل ≠ رهنب	ازل ≠ ابد
روزه = صوم	روضه = باغ	غول =	قول = سخن

حرب = جنگ
حرب = خوار کردن



گونه های بیان و جمله بندی:

الف) شیوه معیار (عادی):

بها د اول جمله می آید.

فعل آخر جمله می آید.

هر چیزی در جای خودش است

ب) شیوه بلاغی (هنری / ادبی):

اجزای جمله تغییر می کند

چیزی بر جرد ~~دگر~~ مقدم می شود

سفال تلون بخت را سیر خورد

لکم روزی بنده ای دل.
چشمی خیز

دل من یک روز بر بنده ای جوخت

گفت کجا مرا روی ای پسر

جز از جام توحید هرگز ننوشتم
اگر به تیغ ستم کرد غم را بزمی
فلانی بی زوری قدمندی دارد
فعل
زنی اگر به تیغ ستم کرد غم را

واژه‌های دو تلفظی:

واژه‌هایی هستند با دو شکل تلفظ و نوشتار و معنای یکسان:

مثال: یادگار / یادگار / آستان / آستان / محرابان / محرابان



پیش علم
ماندگار البرز



چند ویژگی سبکی:

(الف) کاربرد دو حرف اضافه برای یک متمم:

بگیر و به گیسوی او بر، بدوز / به نیک اختر و فال گیتی فروز

به جمشید بر، تیره‌گون گشت روز / همی کاست زو فر گیتی فروز

به رستم بر، آن گه بیارید تیر / تهمتن بدو گفت بر خیره خیر

کمان به زه را به بازو فکند / به بند کمر بر، بزد تیر چند

چو آمد خروشان به تنگ اندرش / بجنبید و برداشت خود از سرش

یکی تیر زد بر بر اسب اوی / که اسب اندر آمد ز بالا به روی

(ب) «ب» تاکید در ابتدای افعال ماضی:

بیامد که جوید ز ایران نبرد / سر هم نبرد اندر آرد به گرد

بزد بر بر و سینه اشکبوس / سپهر آن زمان، دست او داد بوس

(ج) «همی»، «ی» به جای «می»

رفت = بر رفت

بیامد - آمد

همی رود می رود

همی رود می رود

همی رفت می رفت



پیش علم
ماندگار البرز





شکل همزه	ا	ء	آ	أ	ؤ	ئ
مثال	ابر-اراده-اجرت	جزء-شیء	آسان-الآن-ماربوأ	رأفت-مبدأ	رؤیا-مؤلف	هیئت-متلأئ

همه یانی



۶ اسان

۶ = بر

۶ = راده

۶ = حرت

اهمیت املانی دارد

تلاؤ

ایست / تدبیر

ع | ا | ت | ط | ا | ث | س | ص | ز | ف | ا | ذ | ض | ا | ح | ه | ا | غ | ف | ا | ن | خ | ف | ا | ن |

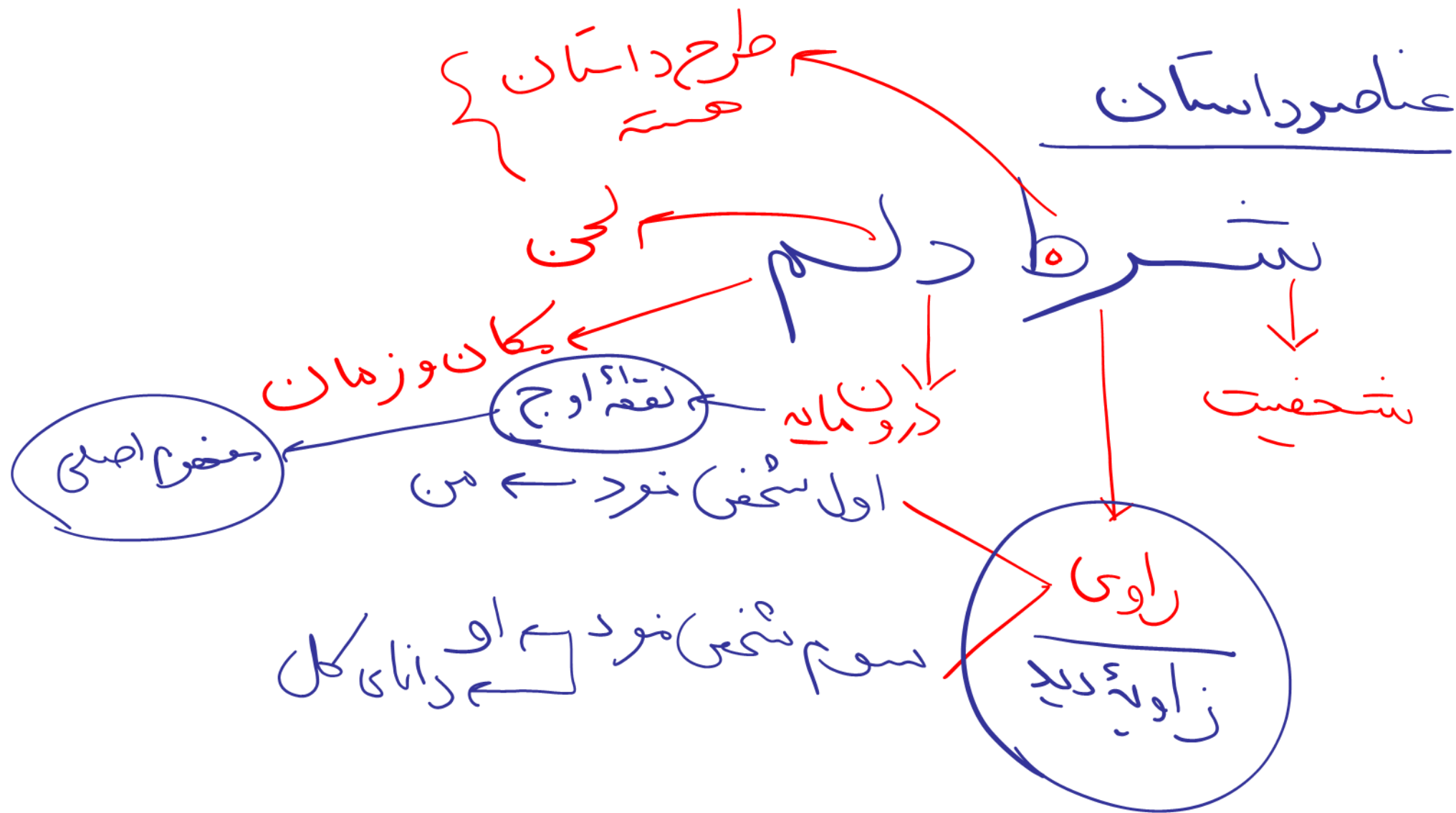
دینداران

راز

هیات
جریان-حیرت

ن خفه یانی
م بدر

املا
افا
احرا
امنا
تاو
عاسور





زمینه‌های حماسه
عناصر حماسه

۱۴ آله‌های: اشاره به قدرت معنوی و جسمی
برتر یک شخص X

دخمل قهرمان

رحمت یابی

۱۳ املی و هوئی
(۱) اشاره به رسوم و عبادت

(۲) اشاره به مدینیت

(۳) به سلسله مراتب
نشان می‌دهد

(۴) اشاره به پرچم درفش کاویان وزیر

(۵) اشاره به مراسم جشن عیدها
در باز رعیت
دفن

(۱) داستانی
(۲) خرق عادت
(خارق العاده)

با منطق و عقل امروزی با سازگار نیست
و خود ددو / سوختن در آتش
سمرغ / روین تن بودن

